

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

اشراف دهقانی

۱۰ مارچ ۲۰۱۴

بی بی سی و رستاخیز سیاهکل (برای ثبت در تاریخ)

۲

در بخشی از این ویدئو اسماعیل خونی از ترجمه دو کتاب انگلس توسط رفیق مسعود احمد زاده و ویرایش آنها توسط خود وی می گوید.

واقعیت این است که نه فقط رفیق مسعود احمدزاده بلکه رفقای دیگری هم که به زبان انگلیسی تسلط داشتند و تعداد آنها در سازمان کم هم نبود، نظیر رفقاء بهروز دهقانی و رفیق بهمن آژنگ، آثار متعددی را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و در اختیار دیگر اعضاء قرار می دادند. در این بخش همچنین از علاقه و تأثیرگیری رفیق پویان از مبارزه چه گوارا و فیدل کاسترو سخن گفته شده و در مورد کتاب "انقلاب در انقلاب" رژی دبره که به بررسی انقلاب کوبا پرداخته هم صحبت شده (این کتاب نیز توسط رفیق مسعود به فارسی ترجمه شد). البته در این شکی نیست که همه مبارزان و مردم تحت ستم جهان از انقلاب کوبا و به خصوص از مبارزات کمونیست انقلابی سرفراز، چه گوارا تأثیر و الهام گرفته و امروز هم می گیرند. اما در مورد کتاب رژی دبره، اتفاقاً رفیق مسعود احمدزاده به هنگام تدوین تئوری مبارزه مسلحانه، به این کتاب نیز پرداخت و ایده های نادرست و انحرافی دبره از مارکسیسم-لنینیسم را در کتاب خود مورد نقد قرار داد.

در ویدئوی مورد بحث گفته می شود که چریکهای فدائی خلق با بزرگترین حزب چپ وقت اختلافات جدی داشتند. آنها حزب توده را به سازشکاری، بی عملی و انحراف از اصول مارکسیسم-لنینیسم متهم می کردند. حزب توده هم آنها را به کم تجربگی، خام اندیشی و ماجراجویی متهم می کرد.

قبل از ورود به این بحث، در مورد عکس هائی که به عنوان پایه گذاران و رفقای اولیه سازمان چریکهای فدائی خلق نشان داده می شود، لازم به تذکر است که اولاً، عکس رفیق عباس مفتاحی که یکی از اولین رفقائی بود که چریکهای فدائی خلق را بنیان گذاشتند، رفیقی که برای پا گیری این تشکیلات زحمات بی دریغی متحمل شده، دیده نمی شود و به جای عکس این رفیق و رفیق پویان در کنار عکس رفیق مسعود احمدزاده، عکس رفقاء بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی نشان داده می شود. ثانیاً به جای عکس چریک فدائی خلق، رفیق مهرنوش ابراهیمی، عکس خواهر او آورده

شده است (این عکس اولین بار در "کتاب دشمن" به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷"، به عمد یا به سهو به جای عکس واقعی مهرنوش درج شده).

اما در مورد اصل مطلب به چند مورد باید اشاره کرد.

۱- در زمانی که چریکهای فدائی خلق دست اندرکار مبارزه با رژیم شاه بودند، حزب توده را "بزرگترین حزب چپ وقت" خواندن، تحریف آشکار تاریخ و به معنی خاک پاشیدن به چشمان نسلی است که در آن دوره زندگی نکرده است. واقعیت این است که هنگامی که چریکهای فدائی خلق در شرایط شدیداً مختنق و دیکتاتوری سیاه حاکم بر جامعه ایران فعالیت می کردند، حزب توده به صورت یک محفل کوچک روشنفکری در خارج از کشور به سر می برد و هر چند هنوز نام "حزب" را با خود حمل می کرد ولی نه حزب بود، نه بزرگ بود و نه اساساً چپ بود. در این دوره این جریان سیاسی یکی از نیروهای اپوزیسیون بورژوائی رژیم شاه را تشکیل می داد.

واقعیت این است که حزب توده تنها در دهه بیست یعنی بیست سال قبل از آغاز فعالیت چریکهای فدائی خلق در جامعه، با ادعاهای چپ گونه اش بزرگترین حزب در ایران بود. اما، وقتی رهبران این حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در شرایطی که امکان و شرایط لازم برای مبارزه و مقابله با ارتجاع وجود داشت، به مردم پشت کرده و به خارج از کشور گریختند، سازمان های حزب توده از هم پاشید و حزب توده دیگر در ایران حضور نداشت. حتی در اوایل سالهای دهه ۴۰ که شرایط کار علنی در جامعه به وجود آمد نشانی از حزب توده دیده نشد.

۲- هر چند عملکردهای حزب توده در دهه بیست کاملاً سازشکارانه بود و به مثابه یک حزب رفرمیست همواره از آشنی طبقاتی به جای مبارزه طبقاتی دفاع می کرد و به واقع در ارتباط با پاسخگویی به خواست های توده ها، حقیقتاً بی عمل بود، ولی چون بحث در مورد دهه پنجاه است باید گفت که از نظر چریکهای فدائی خلق، حزب توده را حتی در اوج قدرتش در دهه بیست به "انحراف از اصول مارکسیسم- لنینیسم" متهم کردن به معنی امتیاز دادن به آن است. چریکهای فدائی خلق با صراحت اعلام کرده اند که حزب توده هیچ وقت یک حزب مارکسیست- لنینیست و حزب طبقه کارگر نبود بلکه کاریکاتوری از یک حزب کمونیست بود؛ و مطرح کرده اند که این حزب به عنوان یک حزب خائن به منافع مردم تحت ستم ایران حتی روی نسل های بعد از خود تأثیرات بسیار منفی به جا گذاشت. عدم اعتماد توده ها به روشنفکران یکی از تأثیرات منفی به جا مانده از "توده ئی ها" در جامعه ما بود که چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ خون خود را وثیقه پاک کردن آن تأثیرات و نشان دادن کمونیسم واقعی در جامعه قرار دادند.

در اینجا در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق به موضوعی هم باید اشاره کرد، و آن این که پس از ورود نظرات رفیق جزنی به سازمان ما در اواخر سال ۱۳۵۳، کتابچه ای با امضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در اسفند ماه همان سال منتشر شد تماماً منعکس کننده نظرات پیروان رفیق جزنی در سازمان ما بوده و دارای موضع کاملاً سازشکارانه و غیر واقعی نسبت به آن به اصطلاح حزب (حزب توده) بود. این کتابچه دارای نام طولانی زیر است: "اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره، بزرگترین جاسوس و مشاور عالی سازمان امنیت ایران به وسیله سازمان چریکهای فدائی خلق و پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده".

در ادامه بحث گفته می شود که چریکهای فدائی خلق، رابطه ای که حزب توده با اتحاد جماهیر شوروی که رابطه وابستگی بود را قبول نداشتند و برایشان مهم بود که سازماندهی جدید بدون اون وابستگی ها باشه.

این امر که چریکهای فدائی خلق به هیچ نیروئی جز به نیروی خلق خود تکیه نداشتند واقعیتی انکار ناپذیر می باشد. در مورد حزب توده لازم است توضیح داده شود که این حزب در دهه بیست در شرایطی که گفتمان کمونیسم در جهان گفتمان غالب بود ظاهری چپ به خود گرفته و با نوکر صفتی تمام از سیاست های شوروی بی چون و چرا دفاع می

کرد. اما در واقعیت امر، هیچ عاملی جز ماهیت خرده بورژوائی حزب توده که به قدرت مردم ایمان نداشت باعث چنین برخوردی از طرف آن حزب نشده بود. به عبارت دیگر این حزب اگر یک حزب کمونیست واقعی بود هیچ قید و الزامی او را مجبور به دفاع و پشتیبانی چشم بسته و بی چون و چرا از سیاست های شوروی نساخته بود. بعدها این جریان وقتی در خارج از کشور به صورت یک محفل در آمد که به عنوان "کمیته مرکزی" شناخته می شد، کاملاً به آلت دست رویزیونیست های حاکم بر شوروی تبدیل شد. در آن سالها، کمیته مرکزی یا همان حزب توده از طریق رادیویی به نام رادیو "پیک ایران" که از المان شرقی برای ایران برنامه پخش می کرد، به توجیه سیاست های رویزیونیستی شوروی در ایران می پرداخت. این جریان پس از تشکیل چریکهای فدائی خلق نیز از طریق رادیوی مذکور به نفع رژیم شاه علیه چریکها سم پاشی می کرد و در حالی که به طور ریاکارانه برای جوانان مسلح که گویا بیهوده خون خود را بر زمین می ریزند دلسوزی می کرد مبارزه آنها را ماجراجویی، ارده گرایانه، جدا از توده ها و غیره می خواند.

گفته می شود که جنبش های چریک شهری در سراسر جهان که از سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ تقریباً در تمامی کشورهای جهان پا گرفت، جنبشی بود که ما می توانیم با یک مقدار مسامحه جنبش چپ نو بنامیم. از این نظر که تمامی این جنبش های چریک شهری از امریکای لاتین گرفته تا آسیا تا اروپای غربی، تمامی این جنبش ها منتقد چپ سنتی و احزاب کمونیست سنتی بودند، و از این نظر با این که آنها خودشان را مارکسیست-لنینیست می خواندند منتها درک آنها از چپ یک درک عمل گرایانه بود و با بی تفاوتی نسبت به جنگ بین چین و شوروی بود.

محدود کردن مبارزه پارتیزانی یا چریکی آنها صرفاً در شکل چریک شهری در سطح جهان به محدوده سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ درست نیست. اساساً در دهه ۶۰ به یمن مبارزات قهرمانانه توده های مبارز به رهبری کمونیست ها در اقصی نقاط دنیا، از هندوچین گرفته تا کنگو و آنگولا و موزامبیک و تا حدی فلسطین و غیره، جو کاملاً انقلابی در جهان حاکم بود. رادیکالیسم به گونه ای سراسر جهان را احاطه کرده بود که حتی در قلب کشورهای امپریالیستی ما شاهد مبارزات رادیکال چه در شکل اعتراض به جنگ علیه مردم ویتنام و چه در شکل های دیگر بودیم.

شکی نیست که ترسیم سیمای سیاسی و مبارزاتی در جهان در مقاطع مختلف به شرط آن که ترسیم واقعی بوده باشد می تواند دید ما را نسبت به امور بازتر کند. ولی همواره باید علاوه بر دیدن همه زمینه های مشترک در آن جنبش ها، در هر جامعه ای عوامل عینی مشخصی را هم که باعث پا گیری این یا آن جنبش گردیده، مورد توجه قرار داد؛ و کلاً هر کدام از آن جنبش ها باید به طور مستقل مورد بررسی قرار گیرند. مثلاً در جهان امروز، که کمونیست ها در شرایط کاملاً متفاوت از دهه ۶۰ به سر برده و در موقعیت ضعیف تری قرار دارند، با نگاهی به سیمای مبارزاتی در جهان در همین گذشته نه چندان دور، خواهیم دید که به دنبال خیزش قهرمانانه مردم ایران در سال ۱۳۸۸، جنبش های مشابه و حتی انقلاباتی در کشورهای عربی صورت گرفت که از آنها به عنوان "بهار عربی" یاد شد. جای تردید نیست که تحت سلطه امپریالیسم بودن همه این کشورها و تلاش سرمایه داری جهانی برای سرشکن کردن هر چه بیشتر بار بحران های خود به دوش مردم ایران و دیگر خلقهای خاورمیانه، آن زمینه مشترک و حلقه ای بود که همه این جنبش ها را به هم وصل کرد. در عین حال مسلم است که هر کدام از این جنبش ها مسایل و ویژگی های خاص خود را داشتند. در نتیجه باید ضمن توجه به وجوه کلی مشترک این جنبش ها و حتی تأثیر پذیری شان از یکدیگر، هر یک از آن ها را به طور مستقل مورد برخورد قرار داد. چنین برخوردی را در رابطه با جنبش های مسلحانه گذشته نیز که در بعضی از کشورهای جهان به وجود آمد باید به کار برد تا راه بر مغرضانی که با استناد به وجود جنبش های مسلحانه در مقطع

رستاخیز سیاهکل در جهان سعی در کم ارزش جلوه دادن حرکت انقلابی مسلحانه در ایران در دهه پنجاه را دارند، بسته شود.

اما، در مورد این اظهار نظر که گویا همه جنبش های مسلحانه مورد بحث در آن مقطع منتقد چپ سنتی و احزاب کمونیست سنتی بودند،

باید ابتداء پرسید که اصولاً منظور از "سنتی" چیست؟ واقعیت این است که از روی کلمه "سنتی" و در مقابلش "مدرن" که گاه کسانی با دید بورژوائی خود برای توصیف این یا آن نیروی سیاسی به کار می برند هنوز نمی توان پی به ماهیت آن نیرو برد. در فرهنگ پرولتری، یک نیروی چپ و مدعی کمونیست با میزان وابستگی اش به طبقه کارگر و خدماتش نسبت به این طبقه سنجیده می شود و اصولاً قدیمی و جدید، سنتی و مدرن بیانگر واقعیت و ماهیت هیچ نیروی سیاسی نیست. در این ویدئو معلوم نیست که آیا در اینجا منظور از چپ و احزاب کمونیست سنتی، مثلاً حزب کمونیست شوروی و یا چین قبل از حاکم شدن رویونیسم در آنها است؟ در این صورت، اگر گوینده آن سخن نمی داند ولی بر همگان آشکار است که چریکهای فدائی خلق به مثابه یک نیروی کمونیست اتفاقاً کوششان بر آن بود که از مبارزات پرولتاریا و توده های ستمدیده آن جوامع که به خصوص در نوشته های لنین و مائوتسه دون منعکس شده، درس های مبارزاتی لازم را بیاموزند. شاید گفته شود که منظور از "سنتی"، به اصطلاح چپ رویونیست یا احزاب رویونیستی می باشد. در این صورت برخورد علمی ایجاب می کند که اولاً به هر مورد به طور مشخص برخورد شود و ثانیاً تا جایی که به چریکهای فدائی خلق مربوط است آنها کاملاً در مقابل رویونیسم موضع داشته و به طور مشخص دولت و حزب کمونیست شوروی زمان خود را به مثابه رویونیست محکوم می کردند و دولت آن کشور را دیگر یک دولت سوسیالیستی نمی دانستند.

در ادامه در مورد نیروهای "منتقد چپ سنتی" که در ویدئوی بی بی سی، "چپ نو" خوانده شدند، مطرح می شود که آنها هرچند خودشان را مارکسیست-لنینیست می خواندند ولی درک آنها از چپ یک درک عمل گرایانه بود و بی تفاوتی نسبت به جنگ بین چین و شوروی بود.

در مورد ادعای گویا بی تفاوتی کمونیست های فدائی نسبت به مسایل مطرح بین چین و شوروی، اسناد خود چریکهای فدائی خلق نشان می دهد که اتفاقاً آنها با حساسیت کامل نسبت به مسایل چین و شوروی یا به صورتی که در بی بی سی ذکر شد "جنگ بین چین و شوروی" برخورد می کردند. در مقطع مورد بحث با آشکار شدن حاکمیت رویونیسم بر دولت و حزب کمونیست شوروی، کمونیست های چین به نقد تزه های خروشچف و افشای رویونیسم در شوروی پرداخته و با دفاع از مارکسیسم-لنینیسم در مقابل آنها مرزبندی کردند. خلاف آنچه در این ویدئو گفته شد، نقد کمونیست های چین نسبت به رویونیسم جدید در شوروی چه در نشریات داخلی ما پیش از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق و چه در شکل بحث و گفت و گوی شفاهی کاملاً مورد تشریح قرار می گرفت. بیهوده نیست که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" رفیق احمدزاده پس از ذکر این امر که در فقدان هیچ سازمان یا حزب چپ در جامعه، "سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی وابسته به جبهه ملی" قادر به جلب روشنفکران انقلابی شده بودند و با شکست آنها "ایدئولوژی های وابسته به آنها نیز بی اعتبار شدند"، واقعیت فوق را به این صورت انعکاس داده و مطرح می کند:

" اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم-لنینیسم از یک طرف و رویونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود. اما اینک به نظر می رسد که مقام مارکسیسم-لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود. پس

مارکسیسم- لنینیسم انقلابی، به مثابه تئوری انقلاب، تنها ملجاء پیگیر ترین انقلابیون شد. بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشم گیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم- لنینیسم که حالا با نام و اندیشه های رفیق مائو عجین شده است، مشاهده می شود. (صفحه ۳۶ قطع جیبی). هر انسان غیرمغرض می تواند متوجه شود که اظهار نظر فوق از چه پشتوانه تئوریک و مطالعه عمیق و وسیع برخوردار بوده است.

در ویدئوی مزبور در ادامه از "درک عمل گرایانه" صحبت شده است.

در اینجا هم معلوم نیست که منظور از "درک عمل گرایانه" چیست؟ و رابطه آن با بی تفاوت بودن نسبت به جنگ بین چین و شوروی چه می باشد؟ اما، هر چند مطلب به طور مشخص مطرح نشده با توجه به اتهام آشنائی که مخالفان چریکهای فدائی خلق به آنها می زنند، به نظر می رسد منظور این است که گویا چریکها کاری به مسایل نظری و تئوریک نداشتند و مسأله شان فقط عمل مسلحانه بود. اتفاقاً، در نشریات تحت کنترل رژیم جمهوری اسلامی همراه با اتهام فوق، سعی می شود که چریکهای فدائی خلق افراد بی سواد و بی دانش هم جلوه داده شوند. اما، آثار به جا مانده از چریکهای فدائی خلق - تازه پس از ضبط شدن بسیاری از نوشته های اولیه از طرف ساواک- از یک طرف بیانگر توجه عمیق و گسترده کمونیست های فدائی به مسایل تئوریک و از طرف دیگر محتوای آن آثار که تا به امروز هم نظیرشان به تحریر در نیامده مبین آن است که این کمونیست ها با سوادترین و آگاه ترین روشنفکران زمان خود بودند و کاملاً به مسایل نظری و تئوریک آنها با دقت تمام توجه داشتند. بنابراین آنچه در ویدئوی بی بی سی ادعا شده تنها گویای نادرستی و مغرضانه بودن چنان ادعا یا اتهامی است.

توسل به مبارزه مسلحانه در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر جامعه ایران از طرف چریکهای فدائی خلق نه ناشی از "درک عمل گرایانه" بلکه به عکس بیانگر وسعت دید و نبوغ کمونیست های ایران در پیدا کردن راه درست مبارزه با دشمنان مردم در شرایط ایران بود. در اینجا یک پاراگراف از نوشته رفیق مسعود احمد زاده که منعکس کننده نظر چریکها می باشد را نقل می کنم تا نشان داده شود که انجام عمل مسلحانه از طرف آنها هیچ مغایرتی نه با مارکسیسم و نه با کار انقلابیون کمونیست حتی در روسیه- که ظاهراً مورد تأیید نیروهای چپ می باشد- نداشت. پس از رجوع به سخنان لنین در مورد شرایط روسیه، رفیق مسعود احمدزاده این موضوع را آشکار می کند که چریکهای فدائی خلق با توسل به مبارزه مسلحانه درست همان کاری را می کردند که بلشویک ها در شرایط روسیه به شکلی دیگر انجام داده بودند:

"حقیقت آن است که اگر آنوقت مبارزه با حکومت مطلقه، اساساً سیاسی بود، اینک مبارزه با حکومت مطلقه، اساساً سیاسی- نظامی است؛ اگر در آنجا در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک پیشرو واقعی به وجود می آمد، اینک تنها یک مبارزه سیاسی- نظامی می تواند پیشرو واقعی را به وجود بیاورد. کمی بیشتر توضیح دهیم: اصولاً وظیفه پیشرو چیست؟ مگر نه این است که وظیفه ای که تاریخ به عهده رزمندگان پیشرو انقلاب نهاده است، این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده، در حقیقت نقیبه قدرت تاریخی توده بزنند و آنچه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است، وسیعاً به میدان مبارزه واقعی و تعیین کننده بگشایند؟ هر چه شرایط پیچیده تر باشد، هر چه قدرت سرکوب کننده دشمن بیشتر باشد، هر چه انقلاب بیشتر در دستور روز قرار داشته باشد، طبیعی است که عمل نقب زنی دشوارتر خواهد بود. این حکم اساساً درست است که هرگاه آگاهی انقلابی توده ها را فرا گیرد، بر زمینه شرایط مادی توده ها، به یک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهد شد، تنها نیروئی که قادر است جامعه را دگرگون کند، اما مسأله همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید به میان توده ها برده شود، چه سازمان ها و وسایلی باید این آگاهی را به میان توده ها ببرند، و از طریق کدام اشکال سازمانی، و اتخاذ چه شیوه هائی از مبارزه می توان انرژی انقلابی توده ها را

در مسیر درست، در مسیری که به پیروزی انقلاب، به سرنگونی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی منجر می شود، انداخت و هدایت کرد؟" (ص ۸۱). تعمق روی همین گفته ها آشکارا نشان می دهد که در ویدئوی بی بی سی سعی شده است که تئوری و عملکرد چریکهای فدائی خلق با چیدن چند ادعا و اتهام علیه آنها در کنار یکدیگر، بی ارزش نمایانده شود.

در این ویدئو گفته می شود که در سال ۱۳۵۴ بیژن جزنی همراه با چند همبند دیگر در تپه های زندان اوین تهران گلوله باران شدند. به گفته مقامات حکومت وقت آنها در حال فرار از زندان کشته شدند. اما چریکها و هواداران نشان گفتند که مقامات امنیتی با صحنه سازی آنها را در تپه های اوین رها کرده و از پشت تیرباران کردند.

همانطور که ملاحظه می شود، بی بی سی در مورد شهادت رفیق بیژن جزنی و رفقای هم گروهش و از جمله دو مجاهد انقلابی، علی رغم اسناد و مدارک و شواهد لازم و کافی دال بر کشته شدن آنها توسط ساواک در تپه های اوین، باز سعی می کند این واقعیت را به عنوان امری که گویا ثابت نشده و هرکس در مورد آن چیزی می گوید به بیننده بقبولاند. در حالی که اولاً زندانیان سیاسی سابق که همراه آن ۹ مبارز از زندان قصر به اوین آورده شده بودند در این مورد گواهی داده اند که فرار آن زندانیان با شرایطی که در هنگام انتقال آنها به اوین وجود داشت و از جمله چشم بسته و دست بسته بودن آنها و وجود نگهبانان زیاد غیر ممکن بود و همه شواهد گواه بر آن است که آن مبارزین را خود ساواکی ها به روی تپه های اوین برده و آنها را گلوله باران کرده اند. ثانیاً پس از قیام بهمن، در جو انقلابی آن دوره، یکی از دست اندرکاران و شکنجه گران ساواک به نام بهمن نادری پور موسوم به "تهرانی" در مقابل چشم عموم به کشتن آن انقلابیون اعتراف و حتی چگونگی آن قتل ها را تشریح کرد. اینها اموری نیستند که بی بی سی نسبت به آنها نا آگاه بوده باشد ولی این که چرا همین واقعیت را از بیننده پنهان می کند، امری است که خواننده هوشیار بدون شک دلیل آن را درک می کند.

در این قسمت که بحث بر سر شهادت رفیق جزنی است، این طور گفته می شود: همواره به ایجاد پای دوم یا جنبش سیاسی یا جنبش کارگری برای چریکهای فدائی خلق تأکید می کرد و در سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ چریکهای فدائی خلق به ایجاد هسته های به قول خودشون توده نی و هسته های علنی یا حوزه های علنی دست زدند که در آن افراد دیگر مسلح نبودند بلکه باید می رفتند در کارخانه ها و جاهای دیگر کار می کردند تا بتوانند مثلاً جنبش مردمی چریکهای فدائی خلق را هم ایجاد کنند. منتها با ضربه خوردن رهبری در سال ۱۳۵۵ این پروژه ناکام ماند.

"پای دوم جنبش" اصطلاحی است که در یکی از نوشته های رفیق جزنی در زندان، با جدا کردن کار سیاسی از کار نظامی مطرح شده که خود ناشی از عدم درک خط مشی و خط ستراتیژیک چریکهای فدائی خلق و مبارزه سیاسی- نظامی مورد نظر آنها از طرف رفیق جزنی بود. اما، چریکهای فدائی خلق نه از سال ۱۳۵۳ به بعد بلکه از همان آغاز (پس از یورش گسترده ساواک به آنها در سال ۱۳۵۰ و پس از سازماندهی مجدد خود) در جهت ایجاد ارتباط با توده های مردم بر آمدند. مثلاً ارتباط گسترده با دانشجویان در تهران توسط رفقاء مهدی فضیلت کلام و فرامرز شریفی در سال ۱۳۵۱ نمونه ای از آن کوشش هاست. طبیعی است که چنین کوشش هائی با گذشت زمان وسیع تر و در شکل های متکامل تری انجام شود. البته در این هم نمی توان تردید داشت که با نفوذ نظرات رفیق جزنی در سازمان که دیدگاهی دوآلیستی داشت و خواهان آشتی دادن "کار آرام سیاسی" با "تئوری مبارزه مسلحانه" بود، حرکت و اعمالی هم از طرف سازمان منطبق با نظرات رفیق جزنی صورت می گرفت. اما در هر حال این سخن واقعی نیست که گویا چریکهای فدائی خلق به ایجاد هسته های توده نی علنی یا کار در حوزه های علنی دست زدند. واقعیت این است که در

شرایط سلطه دیکتاتوری شاه اساساً امکانی برای فعالیت علنی وجود نداشت و چریکهای فدائی خلق نیز هرگز به چنان کاری دست نزدند.

در ضمن در اینجا این طور ادعا می شود که گویا چریکهای فدائی خلق در ایجاد یک جنبش مردمی به نفع خود ناکام ماندند و جنبش فدائی گویا فقط "در فضای سیاسی و روشنفکری تأثیر زیادی گذاشت"؛ و گفته شد که "بسیاری از آثار ادبی و هنری آن دوره، افکار و احساسات آنان را بازتاب می دادند".

در برخورد به سخنان فوق باید گفت: این ادعا که جنبش فدائی در ایجاد یک جنبش مردمی به نفع خود ناکام ماند، چنان با واقعیت مغایر است که انگار گفته شود رنگ ماست سیاه است. واقعیت این است که جنبش فدائی علی رغم عمر کوتاهش تأثیرات مثبت غیر قابل وصفی به نفع خود در کل جامعه و به خصوص روی کارگران و زحمتکشان و زنان به جا گذاشت. تشکیل حدود هزار محفل کارگری هوادار چریکهای فدائی خلق در کارخانه ها و مراکز تولیدی مختلف بلافاصله پس از شکستن جو دیکتاتوری و بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷، و حضور بیشمار زنان هوادار چریکهای فدائی خلق در صحنه مبارزه، از نمونه های بارز آن تأثیرات می باشد. با توجه به چنین واقعیتی، کاملاً طبیعی است که افکار و فرهنگ نوین ایجاد شده در جامعه در بسیاری از آثار ادبی و هنری آن دوره بازتاب داشته باشد. چرا که وظیفه روشنفکران و هنرمندان اصیل همانا منعکس کردن واقعیت های نهفته در دل جامعه در آثار خود است. اصولاً، وقتی در همین ویدئوی بی بی سی اعتراف می شود که بسیاری از آثار ادبی و هنری آن دوره، افکار و احساسات چریکهای فدائی خلق را بازتاب می دادند، این خود به واقع توصیفی با زبانی دیگر از وجود حمایت مردمی از چریکها و اذعان به اقبال توده ئی وسیع از مبارزان مسلح می باشد، امری که با ادعای خودشان که گویا "چریکهای فدائی خلق در ایجاد یک جنبش مردمی به نفع خود ناکام ماندند" در تناقض قرار دارد. اما، در یک کلام، وجود دهها شعر در وصف سیاهکل و مبارزان مسلح از سوی دهها شاعر مختلف نمونه ای از تأثیر گذاری جنبش مسلحانه در جامعه به نفع فدائی و بازتاب این تأثیر در شعر و ادبیات می باشد.

بالاخره در ویدئوی بی بی سی گفته می شود که ذهنیت دوگانه و دو قطبی جمعی که اینها ایجاد کرده بودند راه را در هنگام انقلاب برای همان اسطوره ای که دیو چو بیرون رود فرشته برآید هموار کردند و این شد که بر پایه ذهنیت جمعی به زعم من که جنبش چریکی در ایران ایجاد کرده بود اسلامگرایان بتوانند انقلاب ایران را رهبری کنند. چرا که ایشان، اسلامگرایان قابلیت ایجاد شبکه های حمایت مردمی را داشتند و حال آن که جنبش چریکی نداشت. (تأکید از من است)

در این قسمت همانطور که ملاحظه می شود مطلب به طور درهم برهم و به صورت کاملاً مبهم و نامشخص مطرح شده و حتی به لحاظ انشاء و دستور زبان فارسی نیز جملات ارانه شده نادرست می باشند. به همین خاطر پرسیدنی است که چریکهای فدائی خلق کدام "ذهنیت دوگانه و دو قطبی جمعی" را ایجاد کرده بودند و اساساً در زبان فارسی از عبارت فوق چه می توان متوجه شد؟ یا پرسیدنی است که "همان اسطوره ای که دیو چو بیرون رود فرشته برآید" چگونه به فارسی قابل ترجمه است؟ آیا گوینده این سخنان از فرط بی سوادی چنین می گوید یا در صدد لاپوشانی نیت و منظور اصلی خود از مخاطبینش، به روش درهم برهم گویی روی آورده است؟

اما این که "ایشان" (لا بد "آیت الله خمینی")، اسلامگرایان گویا توانستند "انقلاب ایران را رهبری کنند"، از اساس حکم نادرستی است. خمینی و دار و دسته اش بر موج انقلاب مردم سوار شدند، نه این که توانسته باشند آن را رهبری کنند! خمینی پس از اوج گیری مبارزات توده ها، با کمک های همه جانبه امپریالیست ها در پشت سر مردم روان شد و

کوشید تا راه را بر پیشروی توده های مبارز به سوی تحقق خواسته های انقلابی شان ببندد. چنین عملکردی با مفهوم "رهبری" که مفهوم علمی خودش را داراست، کاملاً مغایر است. همچنین اگر چه این واقعیتی است که ملاحظه های روضه خوان- که روزی خود را از مردم تکدی می کردند- در مساجد و تکیه ها با مردم در ارتباط بودند، ولی قرار گرفتن آنها بر مسند قدرت به خاطر آن نبود که "قابلیت ایجاد شبکه های حمایت مردمی را داشتند" بلکه قدرت گیری آنها تنها موقعی میسر شد که دست امپریالیست ها در پشت خمینی قرار گرفت. از طرف دیگر این سخن که گویا در مقابل "ایشان" یا اسلامگرایان، "جنبش چریکی" حمایت مردمی نداشت را تنها کسانی می توانند بپذیرند که بخواهند به روی حقیقت تف انداخته و یا به زبانی دیگر حقیقت را زیر پای خود له کنند. این سخن نادرست و مغایر با واقعیت البته ممکن است برای جوانان امروزی که در آن دوره نبوده و از واقعیت های آن زمان اطلاعی ندارند گول زنده باشد. به همین خاطر باید روی این موضوع مکث کرده و آن را توضیح داد.

واقعیت این است که چریکهای فدائی خلق در دوره مورد بحث به لحاظ حمایت مردمی، هیچ کم نداشتند. اتفاقاً خیلی از جوانان و نوجوانانی که در آن زمان دست اندر کار انقلاب بودند - همانطور که در یکی از گفتارهای بی بی سی در شرایط انقلابی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶ هم مطرح شد- حتی نام خمینی را هم نشنیده بودند، در حالی که در همان زمان بسیاری از همان جوانان و نوجوانان با نام، ماهیت انقلابی و شیوه مبارزه چریک های فدائی آشنا بوده و با الهام از مبارزات آنها به عملکردهای انقلابی دست می زدند؛ و همان ها بودند که با شعار "ایران را سراسر سیاهلک می کنیم" همراه با دیگر توده های انقلابی در روز ۲۱ و ۲۲ بهمن به مراکز نظامی رژیم شاه حمله کرده و آنها را به تسخیر خود در آوردند.

روی این واقعیت هم باید تأکید کرد که رژیم شاه، در شرایطی که یک جوان مبارز را صرفاً به خاطر خواندن کتاب های صمد بهرنگی و یا داشتن یک اعلامیه بازداشت و به زیر شکنجه می برد و در سال ۱۳۵۶ نیروهای امنیتی این رژیم حتی بازداشت شده ها را دیگر به زندان نمی بردند و همانجا می کشتند، در مورد ملاها یا به اصطلاح اسلام گرایان از چند سال قبل تر برای جلوگیری از پیوستن جوانان به چریکهای فدائی خلق و یا به سازمان مجاهدین خلق و انحراف مسیر مبارزات مردم، دست آنها را در مساجد و تکیه های مذهبی برای رواج اندیشه های ارتجاعی شان با چاشنی انتقاد از "دستگاه"، باز گذاشته بود و تنها هر از چند گاهی نفراتی از آنها را هم دستگیر می کرد. با این حال همه کسانی که در آن زمان در انقلاب شرکت داشتند می دانند که در آغاز خیزش توده ها اساساً صحبتی از خمینی و "اسلامگراها" در میان مردم نبود و این امپریالیست ها بودند که به طرق مختلف با فریب توده ها مسیر انقلاب مردم ایران را به نفع خمینی تغییر دادند. به طور کلی، روی کار آمدن "ایشان" و آخوندهای دیگر بر سر کار و اشغال مسند قدرت و یا اگر درست تر سخن گوئیم روی کار آورده شدن دار و دسته خمینی توسط امپریالیست های امریکا، انگلیس، فرانسه و المان که بر اساس توافق گوادولوپ صورت گرفت، معلول توازن قواء بین انقلاب و ضد انقلاب بود.

در ارتباط با موضوع فوق باید به این نکته مهم اشاره کرد که در مقطع مورد بحث یکی از عوامل بسیار مهمی که در توازن قواء بین انقلاب و ضد انقلاب به نفع این دومی نقش ایفاء نمود، وضعیت درونی سازمان چریکهای فدائی خلق بود. با توجه به نفوذ اپورتونیزم در درون این سازمان و انحراف مسیر مبارزه آن قبل از قیام بهمن، حال در شرایط حضور توده های میلیونی در صحنه مبارزه، سکان این سازمان به دست افراد سازشکار و تسلیم طلبی از نوع رهبران حزب توده افتاده بود، به دست کسانی که به جای استفاده از نیروی عظیم توده های طرفدار چریکهای فدائی خلق جهت پیشبرد مبارزه به نفع کارگران و زحمتکشان، سیاست دنباله روی از خمینی را در پیش گرفتند.

حتی پس از روی کار آمدن "ایشان"، یکی از عوامل مهمی که به تحکیم پایه های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی یاری رساند و باعث شد که این رژیم در سالهای اول بعد از قیام بهمن بدون از سر گذراندن بحران های جدی

ناشی از رشد و گسترش مبارزات انقلابی توده ها، به شکلی که شاهدش بودیم تاووم یابد، غلبه جو سازشکاری و تسلیم طلبی در میان سازمان های اپوزیسیون و به طور برجسته در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به مثابه بزرگترین سازمان سیاسی وقت بود. شکی نیست که اعمال سازشکارانه و مخرب سازمان مجاهدین خلق با رژیم حاکم در دو سال اول روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی و یا انجام عملکردهای مشابه از طرف سازمان های کوچک و بزرگ دیگر که با ادعای اعتقاد به مارکسیسم- لنینیسم فعالیت می کردند کاملاً در تحکیم پایه های این رژیم ضد خلقی نقش داشت، اما در این رابطه مسؤولیت سازمانی که بعد از قیام بهمین به نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کرد سنگین تر است.

این سازمان که نام و اعتبار چریکهای فدائی خلق را با خود یدک می کشید و درست به همین دلیل با سقوط رژیم شاه و روی آوری توده ها به سوی آن، به یک سازمان در ابعاد توده ئی تبدیل شد، دیگر همان سازمان کمونیستی پیشین نبود؛ و در نتیجه نتوانست به وظایفی که در شرایط جدید پس از سقوط رژیم شاه بر دوش یک سازمان کمونیستی قرار داشت عمل نماید. درحالی که کاملاً قابل تصور است که اگر به اصطلاح سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمین به جای مماشات با رژیم تازه روی کار آمده (و دعا یا آرزوی سلامتی برای خمینی مرتجع) راه مبارزه با آن را در پیش می گرفت می توانست نقش و تأثیر بسزائی در شرایط و رویدادهای جاری در جامعه داشته باشد. این سازمان مثلاً اگر به جای کوشش در خلع سلاح مردم کردستان به نفع مرتجعین حاکم، به تقویت مبارزه مسلحانه توده ئی در این منطقه مبادرت کرده و همراه توده ها و پیشاپیش آنها با ارتش ضد خلقی شاهنشاهی که یک شبه "اسلامی" شده بود می جنگید و کردستان را پایگاهی برای گسترش مبارزه انقلابی در سراسر ایران تبدیل می کرد (که در این صورت خلق دلاور ترکمن صحرا را نیز قربانی سیاست های سازشکارانه و خیانت آمیز خود با پاسداران جلاذ نمی کرد)، آنگاه در چنان شرایطی دیگر امپریالیست ها به راحتی نمی توانستند با سیاست های مزورانه خود خمینی و دارو دسته اش را به عنوان به اصطلاح رهبر انقلاب تقویت کنند؛ و اگر امپریالیست ها حتی به خاطر قدرت و توازن قواء بین نیروی خلق و امپریالیسم و یا به عبارتی دیگر انقلاب و ضد انقلاب، موفق به نگاه داشتن "اسلامگرایان" در حکومت می شدند، باز اوضاع و شرایط جامعه ایران به نفع ضد انقلاب و دارو دسته "ایشان" به صورتی که شاهدش بودیم، پیش نمی رفت.

یکی از خنده دارترین اتهامات به مبارزات مسلحانه چریکهای فدائی خلق در یکی از سیاه ترین دوران تاریخ ایران، اتهام کمک این جنبش به رشد اسلام گرائی و قدرت گیری دارو دسته خمینی می باشد که در این ویدئوی بی بی سی سعی می شود با چیدن جملات نامأنوس در کنار هم به خورد بیننده داده شود. این اتهامی است که از طرف تفاله های رژیم سابق نیز مطرح می شود. اما، نه این اتهام و نه هیچ تبلیغ ناروای دیگری قادر به لاپوشانی این واقعیت نیست که خمینی و "اسلامگرایان" دست پخت امپریالیست ها در کنفرانس گوادولوپ برای مردم ایران هستند؛ و جای انکار نیست که امپریالیست دشمنان اصلی کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران می باشند. از این روست که مردم رنج دیده و مبارز ما برای رهائی از شرایط وحشتناک و بسیار ظالمانه موجود راهی جز سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و قطع قطعی هرگونه نفوذ امپریالیست ها در ایران ندارند.

بهمین [دلو] ۱۳۹۲